

تفسیر

قرآن

(۳۱)

کریم

امام خمینی (ره)

مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)

سوره نجم

﴿و ما ينطق عن الهوى . ان هو الا وحى يوحى . علمه شديد القوى .﴾ (نجم، ۵۳/۳-۵)

در آن موقع که پیغمبر خدا ﷺ در حال احتضار و مرض موت بود، جمع کثیری در محضر مبارکش حاضر بودند پیغمبر فرمود بیاید برای شما یک چیزی بنویسم که هرگز به ضلالت نیفتید. عمر بن الخطاب گفت (هجر رسول الله) و این روایت را مورخین و اصحاب حدیث از قبیل بخاری و مسلم و احمد، با اختلافی در لفظ نقل کردند و جمله کلام آنکه این کلام... از ابن خطاب... صادر شده است و تا قیامت برای مسلم غیور کفایت می کند. الحق خوب قدردانی کردند از پیغمبر خدا که برای ارشاد و هدایت آنها آن همه خون دل خورد و زحمت کشید. انسان با شرف دیندار غیور می داند روح مقدس این نور پاک با چه حالی پس از شنیدن این کلام از ابن خطاب از این دنیا رفت و این کلام یاره که... ظاهر شده، مخالف است با آیاتی از قرآن کریم - سوره نجم (آیه ۳) و ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى . علمه شديد القوى . پیغمبر نطق نمی کند از روی هوای نفس، کلام او نیست مگر وحی خدایی که جبرئیل یا خدا به او تعلیم می کند و مخالف است با آیه اطيعوا الله واطيعوا الرسول (نساء، ۵۹/۴) و با آیه و ما اتاكم الرسول فخذوه (حشر، ۷/۵۹) و آیه و ما صاحبكم بمجنون (تکویر، ۲۲/۸۱) و غیر آن از آیات دیگر.



﴿ثم دنا فتدلى . فكان قاب قوسين أو أدنى﴾ (نجم، ۵۳/۸، ۹)

بدان که بعضی از علما و مفسرین که به کلی سده طریق لقاء الله را نمودند و انکار مشاهدات عینی و تجلیات ذاتیه و اسمائیه را نمودند- به گمان آن که ذات مقدس را تنزیه کنند- تمام آیات و اخبار لقاء الله را حمل بر لقاء یوم آخرت و لقاء جزاء و ثواب و عقاب نمودند . و این حمل نسبت به مطلق لقاء و بعض آیات و اخبار گرچه خیلی بعید نیست ، ولی نسبت به بعض ادعیه معتبره و روایات در کتب معتبره و بعض روایات مشهوره ، که علمای بزرگ به آنها استشهاد کردند ، بسیار حمل بارد بعیدی است .

و به باید دانست که مقصود آنان که راهی برای لقاء الله و مشاهده جمال و جلال حق باز گذاشته اند این نیست که اکتناه ذات مقدس جایز است ؛ یا در علم حضوری و مشاهده عینی روحانی احاطه بر آن ذات محیط علی الاطلاق ممکن است ؛ بلکه امتناع اکتناه در علم کلی و به قدم تفکر ، و احاطه در عرفان شهودی و قدم بصیرت ، از امور برهانیه و مورد اتفاق جمیع عقلا و ارباب معارف و قلوب است . لکن آنها که مدعی این مقام هستند گویند پس از تقوای تام تمام و اعراض کلی قلب از جمیع عوالم و رفض نشأتین و قدم بر فرق انبیت و انانیت گذاشتن و توجه تام و اقبال کلی به حق و اسما و صفات آن ذات مقدس کردن و مستغرق عشق و حب ذات مقدس شدن و ارتیاضات قلبیه کشیدن ، یک صفای قلبی از برای سالک پیدا شود که مورد تجلیات اسمائیه و صفائیه گردد ، و حجاب های غلیظی که بین عبد و اسما و صفات بود خرق شود ، فانی در اسما و صفات گردد ، و متعلق به عز قدس و جلال شود و تدلی تام ذاتی پیدا کند ؛ و در این حال ، بین روح مقدس سالک و حق ، حجابی جز اسما و صفات نیست .

و از برای بعضی از ارباب سلوک ممکن است حجاب نوری اسمائی و صفاتی نیز خرق گردد ، و به تجلیات ذاتی غیبی نایل شود و خود را متعلق و متدلی به ذات مقدس ببیند ؛ و در این مشاهده ، احاطه قیومی حق و فنای ذاتی خود را شهود کند ، و بالعیان وجود خود و جمیع موجودات را ظل حق ببیند ؛ و چنان چه برهاناً بین حق و مخلوق اول ، که مجرد از جمیع مواد و علایق است ، حجابی نیست ، بلکه [برای] مجردات مطلقاً حجاب نیست برهاناً ، همین طور این قلبی که در سعه و احاطه هم افق با موجودات مجرد شده ، بلکه قدم بر فرق آنها گذاشته ، حجابی نخواهد داشت . چنان چه در حدیث شریف کافی و توحید است : «ان روح المؤمن لأشد اتصالاً بروح الله من اتصال شعاع

الشمس بها .^۲

و در مناجات «شعبانیه»، که مقبول پیش علما و خود شهادت دهد که از کلمات آن بزرگواران است، عرض می کند: «الهی، هب لی کمال الانقطاع الیک؛ وانر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی تخرق ابصار القلوب حجب التور، فتصل الی معدن العظمه، وتصیر أرواحنا معلقة بحق قدسک الی، واجعلنی ممن نادیته فاجابک ولاحظته فصعق لجلالک فناجیته سرا وعمل لک جهرا»^۳.

و در کتاب شریف الاهی، در حکایات معراج رسول اکرم ﷺ، چنین می فرماید: ثم دنی فتدلی . فکان قاب قوسین او ادنی . و این مشاهده حضوریه فنائیه منافات با برهان بر عدم اکتناه و احاطه و اخبار و آیات منزّه ندارد، بلکه مؤید و موکد آن ها است .

اکنون بین آیا این حمل های بعید بارد چه لزومی دارد؟ آیا فرمایش حضرت امیرالمؤمنینؑ، را که می فرماید: فهنی صبرت علی عذابک، فکیف اصبر علی فراقک .^۴ و آن سوز و گدازهای اولیا را می توان حمل کرد به حور و قصور؟! آیا کسانی که می فرمودند که ما عبادت حق نمی کنیم برای خوف از جهنم و نه برای شوق بهشت، بلکه عبادت احرار می کنیم و خالص برای حق عبادت می کنیم .^۵ باز ناله های فراق آنها را می توان حمل کرد به فراق از بهشت و مأكولات و مشتهیات آن؟! هیهات! که این حرفی است بس ناهنجار و حملی است بسیار ناپسند . آیا آن تجلیات جمال حق که در شب معراج و آن محفلی که احدی از موجودات را در آن راه نبود و جبرئیل امین وحی محرم آن اسرار نبود، می توان گفت ارائه بهشت و قصرهای مشید آن بوده، و آن انوار عظمت و جلال، ارائه نعم حق بوده؟^۶

هذا اذا كان النظر الى التجليات الصفاتيه و الاسمائيه، و اما اذا كان المنظور التجليات الخلقية و المظاهر الحسنى الفعلية؛ فالعروج الى مقام التحقق بالمشيئة المطلقة، المستهلكه فيها التعينات الفعلية لا يمكن الا بعد التدرج في مراتب التعينات: فمن عالم الطبيعة يعرج الى عالم المثال و الملكوت متدرجا في مراتبها، و منها الى عالم الارواح المقدسه بمراتبها، و منه الى مقام المشيئة المستهلك في عينها جميع الموجودات الخاصه و التعينات الفعلية . و هذا هو مقام التدلي في قوله تعالى «دنى فتدلى» فالتدلى بذاته لم يكن له حيشه الا التدلى، و لم يكن ذاتا يعرض لها التدلى و الفقر الذى هو الفخر المطلق، هو المشيئة المطلقة المعبر عنها بالفیض المقدس و الرحمه الواسعه و الاسم الاعظم والولاية المطلقة المحمدية و المقام العلوى . وهو اللواء الذى آدم و من دونه تحته^۷، و المشار اليه



بقوله «كنت نبياً و آدم بين الماء والطين»^۸ او «بين الروح والجسد»^۹، ای: لا روح ولا جسد. وهو العروه الوثقى والحبلى الممدود بين سماء الالهيه وارضى الخلقيه.

و فى دعا الندبه ۱۰: «أین باب الله الذى منه یوتى، أین وجه الله الذى الیه یتوجه الأولیاء أین السبب المتصل بین الأرض والسماء.»^{۱۱}

چه بسا مسائل عرفانى که در قرآن و این مناجات های ائمه اطهار سلام الله علیهم و همین مناجات شعبانیه، مسائل عرفانى هست که اشخاص، فلاسفه، عرفا تا حدودی ممکن است ادراک کنند، بفهمند عناوین را، لکن آن ذوق عرفانى چون حاصل نشده است نمى توانند وجدان کنند. آیه شریفه در قرآن: ثم دنا فتدلى. فكان قاب قوسین أو أدنی خوب، مفسرین، فلاسفه در این باب صحبت ها کردند لکن آن ذوق عرفانى کم شده است. «الهی هب لی کمال الانقطاع الیک وأنر أبصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتى تخرق أبصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمة وتصور أرواحنا معلقة بعز قدسک. الهی واجعلنى ممن نادیته فاجبک وناجیته فصعق لجلالک» ما هم می دانیم. نه عارف و نه فیلسوف و نه دانشمند نمى توانند ذوب کنند چی هست مسأله. مسأله «فصعق لجلالک» که مبدأش قرآن است وخر موسی صعقا (اعراف، ۱۴۳/۷) مسأله ای است که انسان گمان می کند که خوب افتاد غش کرد «صعق» یعنی غش کرد، اما این غش چی بوده است، غش حضرت موسی چی بوده است، این مسأله ای نیست که غیر موسی بفهمد. یا دنا فتدلى را، این مسأله ای نیست که غیر آن کسی که «دنا» پیدا کرده است بتواند فهم کند، ادراک کند، ذوب کند. یا همین جملاتی که در این مناجات بزرگ است و بعض جملات دیگری که در آن هست، مسائلی است که به حسب ظاهر سهل است و واقعاً ممتنع است. ریاضات بسیار می خواهد تا انسان بتواند بفهمد که ناجیته (بافتح تا) نه ناجیته (با ضم تا)، ناجیته این چی است؟ خدا با آدم مناجات می کند، چی است مناجات؟ چه خواسته اند ائمه؟ این از دعاهایی است که من غیر از این دعا ندیدم که - همه ائمه - روایت شده است که همه ائمه این دعا را، این مناجات را می خواندند. این دلیل بر بزرگی این مناجات است، که همه ائمه این مناجات را، می خواندند. چی بوده است این؟ بین آنها و خدای تبارک و تعالی چه مسائلی بوده است؟ «هب لی کمال الانقطاع الیک» کمال انقطاع چی است؟ «وبیدک لا یبید غیرک زیادتى ونقصى و نفعى و ضررى» خوب آدم بر حسب ظاهر می گوید خوب، همه چیز با اوست، اما وجدان این مطلب که هیچ ضرری به ما نمى رسد الا به دست اوست، هیچ منفعتی نمى رسد الا به اوست،

اوست ضار و نافع، اینها چیزهایی است که دست ماها از آن کوتاه است و دعا کنید که خدای تبارک و تعالی به ما توفیق بدهد که در این ماه شریف و ماه شریف رمضان از این مسائل هم یک حظی ولو یک جلوه کوچکی در دل ها و قلب های ما واقع بشود و لااقل مؤمن به این بشویم که قضیه «صعق» چه قضیه ای است. مؤمن به این بشویم که مناجات خدا با انسان چی هست. مناجات را مؤمن بشویم به آن، انکار نکنیم، نگویم اینها حرف های درویشی است. همه این مسائل در قرآن هست به نحو لطیف و در کتب ادعیه مبارکه ما که از ناحیه ائمه هدی وارد شده است همه این مسائل هست، نه به آن لطافت قرآن، لکن به نحو لطیف. آنها و همه اشخاصی که بعدها این اصطلاحات را به کار برده اند، فهمیده و نفهمیده از قرآن و حدیث گرفتند و ممکن است که اصل سندش هم درست ندانند، البته به حقیقت اش هم کم آدمی است که می تواند پی برد تا چه رسد به اینکه ذائقه روح بچشد این را. چشیدن ذائقه یک مسأله فوق این مسائل است. ۱۲

ففاتحه الكتاب التكوینی الالهی الذی صنفه، تعالی جدّه، بید قدرته الكامله، التي فيها كل الكتاب بالوجود الجمعی الالهی، المنزه عن كثرة المقدس عن الشين والكدورة: بوجه هو عالم العقول المجردة والروحانيين من الملائكة، والتعين الأول للمشيئه. وبوجه عبارة عن نفس المشيئه، فانها مفتاح غيب الوجود. وفي الزياره الجامعه: «بكم فتح الله» ۱۳ لتوافق أفقهم عليهم السلام، لأفق المشيئه. كما قال الله تعالی حكاية عن هذا المعنى: ثم دني فتدلى. فكان قاب قوسين أو أدنى. وهم عليهم السلام، من جهة الولاية متحدون: «أولنا محمد، اوسطنا محمد، آخرنا محمد، كلنا محمد، كلنا نور واحد.» ۱۴

ولكون فاتحه الكتاب فيها كل الكتاب، والفاتحه باعتبار الوجود الجمعی فی بسم الله الرحمن الرحيم، وهو فی باء «بسم الله»، وهو فی نقطه تحت الباء. قال علی عليه السلام، علی ما نسب اليه: «انا النقطه.» ۱۵

أول من فلق الصبح الأزل وتجلّى علی الآخر بعد الأول وخرق أستار الأسرار، هو المشيئه المطلقة والظهور الغير المتعين التي يعبر عنها تارة بـ«الفيض المقدس»، لتقدسها عن الامكان ولواحقه والكثرة وتوابعها؛ وأخرى بـ«الوجود المنبسط»، لانبساطها على هياكل سموات الأرواح وأراضى الأشباح؛ و ثالثه بـ«النفس الرحمانی» والنفخ الربوبی؛ وبمقام «الرحمانية» و «الرحيمية»، و بمقام «القيومية»، و بـ«حضره العلماء» و بـ«الحجاب الأقرب»، و بـ«الهيولى الأولى»، و بـ«البرزخية الكبرى»، و بمقام «التدلى»، و بمقام «أو أدنى» - وان كان ذلك المقام عندنا غيرها بل ذلك ليس بمقام أصلاً - وبمقام «المحمدية»،



و «علویّه» علی علیه السلام؛ کلّ علی حسب مقام و مورد (عباراتنا شتی...) الی غیر ذلک من الاصطلاحات و العبارات و الاشارات، حسب المراتب و المقامات. ۱۶

بدان که چنان چه از برای انسان مقامات و مدارجی است که به اعتباری او را دارای دو مقام دانند: یکی مقام دنیا و شهادت؛ و دیگری مقام آخرت و غیب؛ که یکی ظلّ رحمن و دیگر ظلّ رحیم است. و به حسب این اعتبار در ظلّ و مربوب جمیع اسما ذی ظلّ، و ربّ در حیظه دو اسم «رحمن» و «رحیم» واقع است؛ چنان چه جمع فرموده در آیه شریفه: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. و عرفا گویند: ظهر الوجود بسم الله الرحمن الرحیم ۱۷ و این دو مقام در انسان کامل از ظهور مشیت مطلقه از مکامن غیب احدی تا مقبض هیولی یا مقبض ارض سابع، که حجاب انسانیت است، به طریقه عرفای شامخین - و این یکی از دو قوس وجود است - و از مقبض تراکم فیض تا منتهی النهایه غیب مشیت و اطلاق وجود - و این قوس دوم است - می باشد. پس انسان کامل به حسب این دو مقام، یعنی مقام شهادت و ظهور به رحمانیت و مقام غیب و ظهور به رحیمیت، تمام دائره وجود است: ثمّ دنی فتدلی. فکان قاب قوسین أو أدنی. و یکی از این دو حقیقت لیلۃ القدر و سرّ آن است؛ چه که شمس حقیقت در حجاب تعینات است. و دیگر حقیقت یوم القیمه است؛ چه که بروز و طلوع آن است از حجاب آنها. و این، شبانه روز الوهی است.

و به اعتباری دارای سه مقام است: یکی مقام مُلک و دنیا، دوم مقام برزخ، سوم مقام عقل و آخرت. و در انسان کامل این سه مقام یکی مقام تعینات مظاهر است؛ و یکی مقام مشیت مطلقه، که برزخ البرازخ است و به اعتباری مقام عمل است؛ و یکی مقام احدیت جمع اسما است. و در آیه شریفه بسم الله اشاره و به این سه مقام تواند بود: الله، که مقام احدیت جمع است؛ و اسم که مقام برزخیت کبری است؛ و تعینات رحمانی و رحیمی مشیت. ۱۸

باید دانست که این اعتبارات که در لسان اهل معرفت و اصحاب قلوب [است]، اخبار از نقشه تجلیات حق است بر قلوب صافیة آنها. و آن تجلیات به حسب مقامات و مراتب سلوک اولیا و منازل و مراحل سیر سائرین الی الله از مقام ظهور اسما و صفاتی، که مقام «الوہیت» می باشد و آن را «الله» نیز گویند: و الله نور السموات والأرض... . الآیه، (نور، ۲۴/۳۵) را اشاره به آن دانند، شروع شود و به مقام غیب احدی و به مرتبه اسمای ذاتیه و اسم «مستأثر» ختم شود، که غایت سیر و منتهای مقصد است. و توان بود که مقام مشارالیه بقول تعالی: أو أدنی اشاره به این مقام باشد. ۱۹



اعلم، جعلک اللہ وایانا من أمة الرسول المختار وسلکنا سبیل الشیعة الأبرار، أن قوله ﷺ: ما خلق الله خلقاً أفضل مني إشارة إلى أفضليته ﷺ في مقام تعيينه الخلقى. فانه في النشأة الخلقية أول التعينات وأقربها إلى الأسم الأعظم، امام أمة الأسماء والصفات؛ والآخر بمقام ولايته الكلية العظمى وبرزخيته الكبرى والهيولوية الأولى، المعبر عنها بـ«دنى فتدلى» و«الوجود الانبساطى الاطلاقى» و«الوجه الدائم الباقي» المستهلك فيه كل الوجودات و التعينات و المضمحل لديه جميع الرسوم و السمات، لانسبة بينه و بين شىء، لاحاطته القيومية بكل ضوء و فىء. فلا يستصح الأكرمية والأفضلية، ولا يتصور الأوليه والأخرية؛ بل هو الأول فى عين الآخريه؛ و الآخر فى عين الأوليه؛ ظاهر بالوجه الذى هو باطن؛ وبالوجه الذى هو ظاهر كامن. كما قال: نحن السابقون الاولون. ٢٠

نزد خاصه، خروج از منزل قيام به امر و استقامت در خدمت است كه پيش اهل معرفت مستلزم دعوى است.

و در نزد اهل محبت، خروج از منزل خيانت و جنایت است و دخول در منزل ذل و افتقار و استكانت و تضرع است كه منزل متوسطین است.

و در نزد اصحاب قلوب، خروج از منزل قيام لله، به مقام قيام بالله و از مشاهده قيوميت به مشاهده انوار عظمت است، و از مقام توحيد افعال به مقام توحيد اسما است، و از مقام «تدلى» به مقام «قاب قوسين» است؛ چنانچه سجود مقام «أو أدنى» است. و پس از اين اشاره ای به آن بيايد، ان شاء الله.

پس، حقيقت قيام، تدلى به قيوميت حق و رسيدن به افق مشيت است. و حقيقت ركوع تمام نمودن قوس عبوديت و افناي آن در نور عظمت ربوبيت است. و ركوع اوليای كمل، تحقق به اين مقام است به حسب مراتب خود و حظ آنها از حضرات اسمای محيطه و شامله و ذاتيه و صفتيه، به طوري كه تفصيل آن از حوصله اين اوراق خارج است.

پس، سالک چون به منزل ركوع كه منزل فناي اسمایی است رسيد، تكبير گويد و دست خود را مثل وقت تكبيرات افتتاحيه رفع كند با همان آداب. و اين تكبير و رفع باطن یکی از تكبيرات افتتاحيه است؛ چنانچه تكبير سجود نیز چنین است. و در اين مقام حق را تكبير از توصيف، كه از مقامات شامله عبد است و با او تا آخر سلوك هم قدم است، نمايد. و با دست خود مقام تدلى و عبوديت و تقويم به قيوميت را، كه خالی از شائبه تجلّد و دعوى نيست، رفع و رفض نمايد؛ و صفر اليد متوجه منزل ركوع شود. و در فناي منزل «قاب قوسين» نور عظمت عرش حضرت وحدانيت و واحدیت به قلبش تجلی كند و حق



را تنزیه و تسبیح کند و خود را از لیاقت تکبیر اسقاط کند. ۲۱

پس سر سجود را، که اشاره به آخرین مراتب توحید است و منتهی شود در مرتبه تحقق به مقام لامقامی، که اشاره به آن در مسلک اهل معرفت، کلمه شریفه «أُو أدنی» است، کشف نتوان کرد. و آنچه ما در این مقام اشاره ای به آن می کنیم، از ورای هفتاد هزار حجاب از نور و هفتاد هزار حجاب از ظلمت است که به قلب ما بازماندگان از طریق اهل حق و حقیقت یکی از آنها کشف نشده. و با این حال سستی و افسردگی و فتور و مردگی که اکنون در آن واقعیم، امید خیری هم نیست؛ مگر حق تعالی از خزائن کریمانه خود بذل رحمتی فرماید و بسط عنایتی نماید و نفخه حیاتی به قلوب مرده ما دمدم و بارقه ملکوتیه ای به دل افسرده ما بخشد، تا در بقیه عمر جبران ایام گذشته کنیم و از بعض اسرار نماز اهل نیاز برخوردار شویم.

بالجمله، سجده نزد اهل معرفت و اصحاب قلوب، چشم فرو بستن از غیر و رخت بر بستن از جمیع کثرات - حتی کثرت اسما و صفات - و فناء در حضرت ذات است. و در این مقام نه از سمات عبودیت خبری است و نه از سلطان ربوبیت در قلوب اولیا اثری؛ و حق تعالی خود در وجود عبد قائم به امر است: فهو سمعه وبصره بل لا سمع ولا بصر ولا سماع ولا بصیره؛ و الی ذالک المقام تنقطع الاشارة. ۲۲

در این شهادت، اعلان به قوای ملکیه و مکلوتیه است که نماز، که حقیقت معراج مؤمنین و سرچشمه معارف اصحاب عرفان و ارباب ایقان است، نتیجه کشف تام محمدی ﷺ است که خود به سلوک روحانی و جذبات الهیه و جذوات رحمانیه به وصول به مقام «قاب قوسین أو أدنی» کشف حقیقت آن را به تبع تجلیات ذاتیه و اسمائیه و صفاتیه و الهامات انسیه در حضرت غیب احدی فرموده. و فی الحقیقه، این سوغات و ره آوردی است که از این سفر معنوی روحانی برای امت خود، که خیر امم است، آورده و آنها را قرین منت و مستغرق نعمت فرموده. و چون این عقیدت در قلب مستقر شد و به تکرار متمکن گردید، البته سالک عظمت مقام و بزرگی محل را ادراک می کند و با قدم خوف و رجاء طی این مرحله را می نماید. ۲۳

بدان که معرفت روحانیت و مقام کمال جناب ختمی مرتبت ﷺ خاصتاً، و انبیای معظم و اولیای معصومین علیهم السلام نیز با قدم فکر و سیر آفاق و انفس میسور نگردد؛ زیرا که آن بزرگواران از انوار غیبیه الهیه و مظاهر تامه و آیات باهره جلال و جمال اند، [و] در سیر معنوی و سفر الی الله به غایه القصوای فنای ذاتی و منتهی العروج «قاب قوسین أو أدنی»

رسیده اند؛ گرچه صاحب مقام بالأصالة، نبی ختمی است، و دیگر سالکین در عروج، تبع آن ذات مقدس هستند. ۲۴

اما حقیقة الاسم، پس از برای آن، مقام غیبی، و غیب الغیبی، و سرّی، و سرّ السری است، و مقام ظهور، و ظهور الظهوری. و چون اسم علامت حق و فانی در ذات مقدّس است، پس هر اسمی که به افق وحدت نزدیک تر و از عالم کثرت بعیدتر باشد در اسمیت کامل تر است. و اتمّ الاسماء اسمی است که از کثرات، حتی کثرت علمی، مبرا باشد؛ و ان تجلّی غیبی احمدی است در حضرت ذات به مقام «فیض اقدس» که شاید اشاره به آن باشد کریمه شریفه أو أدنی؛ و پس از آن، تجلّی به حضرت اسم الله الاعظم است و در حضرت واحدیت؛ و پس از آن، تجلّی به «فیض مقدس» است؛ و پس از آن، تجلیات به نعت کثرت است در حضرات اعیان الی اخیره دارالتحقق. ۲۵

و قل امر است از حضرت احدیت جمع به مقام برزخیت کبری و مرآت جمع و تفصیل؛ یعنی، بگو ای محمد، ای مرآت ظهور احدیت جمع، در مقام تدلّی ذاتی یا مقام مقدّس «أو أدنی» - که شاید اشاره به مقام «فیض اقدس» باشد - با زبان فانی از خود و باقی به بقاء الله: هو الله احد. ۲۶

لعلّ الأمانة المعروضة على السموات والأرض والجبال التي أبين أن يحملنها، وحملها الانسان الظلوم الجهول، هي هذا المقام الاطلاقي. فان السموات والأرضين وما فيهنّ محدودات مقیدات، حتّى الأرواح الكلّية؛ ومن شأن المقيد أن يأبى عن الحقيقه الاطلاقية؛ والأمانة هي ظلّ الله المطلق، و ظلّ المطلق مطلق، يأبى كلّ متعین عن حملها. وأما الانسان بمقام الظلومیه التي هي التجاوز عن قاطبة الحدودات والتخطی عن كافة التعینات واللامقامی المشار اليه بقوله، تعالی شأنه، على ما قيل: «يا أهل يثرب لا مقام لكم» (احزاب، ۱۳/۳۳) والجهوليّة التي هي الفناء عن الفناء قابل لحملها. فحملها بحقيقتها الاطلاقية حين وصوله الى مقام «قاب قوسين». و تفكّر في قوله تعالی: «أو أدنی» وأطف السراج، فقد طلع الصبح. ۲۷

هذا حکم من غلب عليه سلطان الوحده، وتجلّی الحقّ بالقهر على جبل ائیه وجعله دكاً دكاً؛ وظهر عليه بالوحده التامه والمالكيه العظمی؛ كما يتجلّی بذلك عند القيامه الكبرى. و أما الذي يشاهد الكثره بلا احتجاب عن الوحده، ويرى الوحده بلا غفله عن الكثره، يعطى كلّ ذی حقّ حقّه؛ فهو مظهر «الحکم العدل» الذي لا يتجاوز عن الحدّ وليس بظلام للعبد، فحکم تارة بأنّ الكثره متحققة؛ و تارة بأنّ الكثره هي ظهور الوحده.



كما نقل عن المتحقق بالبرزخية الكبرى والفقير الكلّ على المولى والمرتقى بـ «قَاب قَوْسِينِ
أَوْ أَدْنَى»، المصطفى المرتضى المجتبی، بلسان أحد الأئمة: لنا مع الله حالات هو هو،
و نحن نحن؛ وهو نحن، ونحن هو. ٢٨

*
تفسیر
قرآن
کریم

﴿إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاءُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ﴾ (نجم، ٢٣/٥٣)
ولله تعالى السلطنة المطلقة في حضرة الغيب بالفيض الاقدس، على الاسماء
والصفات الالهيه وصور الاسماء اي: الاعيان الثابتة؛ وفي حضرة الشهادة بالفيض
المقدس، على الماهيات الكلية والهويات الجزئية؛ الا ان بروز السلطة التامة عند رجوع
الكل اليه بتوسط الانسان الكامل والولى المطلق في القيامة الكبرى، لمن الملك اليوم لله
الواحد القهار (غافر، ١٦/٤٠) والأشياء الممكنة بما هي منتسبة الى أنفسها لا سلطان لها: ان
هي الأسماء سمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاءُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ، و باعتبار الانتساب اليه
تُعَدُّ من مراتب سلطنته.

وبهذا يعرف سرّ دوام سلطنته في قوله «وكل سلطانك دائم»؛ فالسلطنة دائمة و المسلّط
عليه زائل هالك؛ كما ان الفيض القديم ازلي والمستفيض حادث. ٢٩
قول الداع «إني»، لم يكن هذا في الحقيقة اثبات الأنانية، لأن الأنانية تنافي السؤال،
والداعي يقول: «إني أسألك». وهذا نظير قوله تعالى: انتم الفقراء الى الله (فاطر، ١٥/٣٥)،
مع انّ الأتمية السويته مدار الاستغناء لا الفقر. فما كان منافياً لمقام السالك الى الله
تعالى [هو] اثبات الاستقلال والاستغناء، كتسمية «انتم» في قوله تعالى: ان هي الا أسماء
سمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ، و اما اثبات الأنانية في مقام التذلل، و اظهار الفقر فليس مذموماً، بل ليس
من اثبات الأنانية، نظير «انتم» في قوله: يا ايها الناس انتم الفقراء الى الله بل حفظ مقام
العبودية والتوجه الى الفقر والفاقة، ان كان في الصحو الثاني فهو من اتم مراتب الانسانيه. ٣٠

﴿وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنَىٰ مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾ (نجم، ٢٨/٥٣)
انّ الظَّنَّ لَا يَغْنَىٰ مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا، اين اشكال همان پرسش يازدهم است كه می گوید
اين احاديث كه امروز در دست ما است ظنی است و عقل هم اين را نمی پذیرد كه خدای
قادر و عادل اشرف مخلوقات خود را به چیزی امر كند و راه علم را به روى او ببندد.
جواب اين اشكال آن است كه خدا در ابلاغ فرمانها و رساندن قانون خود به مردم، يك
امر تازه بر خلاف سيره و طريقه عقلاى عالم نياورده چنان كه تمام عقلا در تمام كشورهاي

بیتك

سال هشتم
شماره ٣١

١٣

جهان به خبر اشخاصی که مورد وثوق و اطمینان آنها است عمل می کنند و اگر عمل به خبر دادن اشخاص ممنوع شود باید مردم اساس زندگی خود را به هم زنند و نظام کشورهای جهان باید به کلی به هم بخورد همین طور خدا در تبلیغ قانون های خود علاوه بر آن احکام و قوانینی که در قرآن است و قطعی است و علاوه بر آن احکامی که از روایات متواتره ثابت شده و آن هم به طور قطع ثابت است به همان سیره و روش عقلا رفتار کرده و قانون های خود را به همان روش متعارف میان جهانیان تبلیغ نموده و عجب آن است که نویسندگان با این که اعتراف کرده که روش و سیره عقلا، پذیرفتن خبر است مانند تاریخ باز می گوید عمل کردن به ظن خلاف عقل است و اخبار را عمل به ظن می داند و حاصل کلام او این می شود که سیره عقلا بر عمل نمودن به چیزی است که خلاف عقل است. و این از غایت بی خردی و جهل است که کسی کار تمام عقلای عالم را بر خلاف عقل بداند پس باید گفت که عقلا یا عمل کردن به اخبار را عمل به ظن نمی دانند بلکه عمل به وثوق می دانند و در قرآن هم از ظن نهی کرده نه از وثوق و یا عمل به ظنی که از خبر اشخاص مورد اطمینان حاصل شد، مخالف عقل نمی دانند و خدا هم این گونه ظن را جلوگیری نکرده زیرا جلوگیری از آن برخلاف نظام جهان و نظام زندگانی جهانیان است و خدا نظام جهان را هرگز به هم نخواهد زد و طریقه قطعیه عقلا را خراب نخواهد کرد. ۳۱

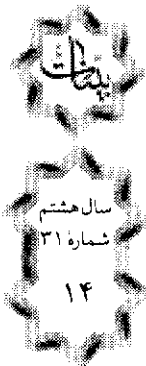
سوره قمر

﴿اقتربت الساعة و انشق القمر﴾ (قمر، ۱/۵۴)

موسی اگر عصای خود را اژدها کند و دیدیضا به عالم نمایش دهد آثار قدرت خود او نیست و عیسی اگر مردگان را زنده کند و کوران را شفا دهد. از توانایی خود او نیست و حضرت محمد ﷺ اگر به حکم آیه شریفه اقتربت الساعة و انشق القمر ماه را دو نیمه کند با قدرت بی نهایت خدایی کرده و با قدرت خود او نیست همه بشری هستند که راه وحی الهی به روی آنها باز است و با اذن خدا و قدرت خدا داده، کارهای بزرگ فوق طاقت بشری کنند. ۳۲

﴿وما أمرنا الا واحدة كلمح بالبصر﴾ (قمر، ۵۴/۵۰)

و قال الطائفة الثانية: ان أول ما صدر منه تعالى وظهر عن حضرة الجمع، هو الوجود العام المنبسط على هياكل الموجودات المشار اليه بقوله تعالى: وما أمرنا الا واحدة واینما تولوا فثم وجه الله. (بقره، ۱۱۵/۲). ۳۳.



سوره الرحمن

﴿الرحمن . علم القرآن . خلق الانسان . علمه البيان﴾ (الرحمن، ۱/۵۵-۴)

انسان را، خدای تعالی از حقیقت رحمت خود آفریده، و انسان صورت رحمت الهیه است. چنانچه خدای تعالی می فرماید: الرحمن. علم القرآن. خلق الانسان، خلق انسان را به اسم رحمان نسبت می دهد. و از این جهت است که انسان ظالم و قسی القلب هم از ظلم و قساوت فطرتاً متنفر است، و اگر ظلم و قساوت خود را هم غفلت کند، از قساوت و ظلم دیگران بالفطره تکذیب می کند، و از معدلت و رحمت و رأفت، ذاتاً خوشش می آید. ۳۴

اقول: ان اراد من الوجود المنبسط ما شاع بين اهل المعرفة، وهو مقام المشيئة والالهيہ المطلقة ومقام الولاية المحمدية، الى غير ذلك من الالقاب بحسب الأنظار والمقامات، فهو غير مناسب لمقام الرحمانيه المذكورة في (بسم الله الرحمن الرحيم)، فانهما تابعان للاسم الله ومن تعيناته، والظل المنبسط ظل الله لا ظل الرحمن؛ فان حقيقته حقيقة الانسان الكامل. ورب الانسان الكامل والكون الجامع هو الاسم الاعظم الالهي وهو محيط بالرحمن الرحيم؛ ولهذا جعلنا في فاتحة الكتاب الالهي ايضاً تابعين. وان اراد منه مقام بسط الوجود فهو مناسب للمقام وموافق للتدوين والتكوين، ولكنه مخالف لظاهر كلامه. وما ذكره ايضاً صحيح باعتبار فناء المظهر في الظاهر، فمقام الرحمانيه هو مقام الالهيہ بهذا النظر، كما قال الله تعالى: قل ادعوا الله أودعوا الرحمن أيا ما تدعوا فله الأسماء الحسنی (اسراء، ۱۷/۱۱۰) و قال تعالى: الرحمن . علم القرآن . خلق الانسان و قال تعالى: والهمك الله واحداً له إلا هو الرحمن (بقره، ۲/۱۶۳). ۳۵

تکلم، منشأ کمالات بسیاری است، که بدون آن باب معارف مسدود می شد، و خدای تعالی در قرآن کریم مدح شایان از آن فرموده، در سوره رحمن که فرماید: (الرحمن... خلق الانسان. علمه البيان)؛ تعلیم بیان را در این آیه، مقدم بر تمام نعمتها داشته در مقام امتنان بر نوع انسانی. ۳۶

شما به حوزه های علمیه نگاه کنید، آثار همین تبلیغات و تلقینات استعماری را مشاهده خواهید کرد. افراد مهمل و بیکاره و تنبل و بی همتی را می بینید که فقط مسأله می گویند، و دعا می کنند؛ و کاری جز این از آنها ساخته نیست. ضمناً به افکاری و رویه هایی برخورد می کنید که از آثار همین تبلیغات و تلقینات است. مثلاً اینکه حرف زدن منافی

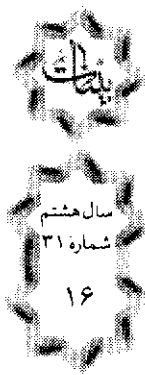
شأن آخوند است! آخوند و مجتهد باید حرف بلد نباشد! و اگر بلد است حرف نزند! فقط لا اله الا الله بگوید! و گاهی یک کلمه بگوید! در حالی که این غلط است، و بر خلاف سنت رسول الله است. خدا از سخنگویی و بیان و قلم و نگارش تجلیل کرده، و در سوره «الرحمن» می فرماید: علمه البيان و این را که بیان کردن آموخته، نعمتی بزرگ و اکرامی می شمارد، بیان برای نشر احکام خدا و تعالیم و عقاید اسلام است. با بیان و نطق است که می توانیم دین را به مردم بیاموزیم و مصداق يعلمونها الناس شویم. رسول اکرم ﷺ و حضرت امیر ﷺ نطقها و خطبه ها ایراد می کرده و مرد سخن بوده اند. ۳۷

﴿يسئله من في السموات و الارض كل يوم هو في شأن﴾ (الرحمن، ۲۹/۵۵)

اعلم ايها السالك الطالب ان لله تعالى بمقتضى اسم «كل يوم هو في شأن» في كل آن شاناً؛ ولا يمكن التجلي بجميع شؤوناته الا للانسان الكامل. فان كل موجود من الموجودات من عوالم العقول المجردة والملائكة المهيمنه والصفات صفاً، الى النفوس الكلية الالهية والملائكة المدبرة والمدبرات امراً وسكان الملكوت العليا، وسائر مراتبها من الملائكة الارضية، مظهر اسم خاص، يتجلى له ربه بذلك الاسم. ولكل منها مقام معلوم، «منهم ركع لا يسجدون ومنهم سجد لا يركعون». لا يمكن لهم تجاوز مقامهم وتخطى محلهم. ولهذا قال جبرئيل ﷺ حين سأل النبي ﷺ عن علة عدم المصاحبه: «لو دنوت انملة لاحتقت». ۳۸

ان حالات السالك ومقاماته في سيره وسلوكه مختلفه؛ فان الانسان مظهر اسم «كل يوم هو في شأن»، ففي كل حال وشأن يظهر له محبوبه باسم ويتجلى له معشوقه ومطلوبه بتجلى، من اللطف والقهر والجلال والجمال. وقد يتجلى باسم واحد بنحويين من التجلى وطورين من الظهور: جلوة بنحوه الكثرة في الوحدة؛ وجلوة بنحو الوحدة في الكثرة. فان تجلى له على النحو الأول يغلب على قلبه سلطان الوحده ويجرى على لسانه كلام يناسب حاله فيتترنم بما يدل على الوحده ويقول: اللهم انى اسألك من قولك بأرضاه، بلفظ المفرد. وان تجلى له على النحو الثانى يغلب عنى قلبه سلطان الكثرة، فيتترنم بكلام يناسب حاله ويدل على الكثرة، فيقول: اللهم انى اسألك من كلماتك باتمها، بلفظ الجمع. وهذا احد الاسرار فى ذكر «القول» و «الكلمات» والتوجه اليهما فى الدعاء الشريف. ۳۹

به حسب كل يوم هو في شأن، از برای ذات مقدسش اسما و صفات و شئون «جمالیه» و «جلالیه» است؛ و از برای او اسمای ذاتیه ای است در مقام احدیت که مقام غیب



است؛ و آن اسمای را «اسمای ذاتیه» باید گفت. و به تعیین «اسمای ذاتیه» تجلی به «فیض اقدس» فرماید؛ و از این تجلی در کسوه اسمای ذاتیه، مقام «واحدیت» و حضرت «اسما و صفات» و مقام «الوهیت» تعیین و ظهور پیدا کند. ۴۰

ان علمه وازادته تعلقا بالنظام الكونى على الترتيب العلى والمعلولى ولم يتعلقا بالعلّة فى عرض معلوله وبالمعلول وسط حتّى يقال ان الفاعل مضطرّ فى فعله فاول ما خلق الله تعالى هو حقيقة بسيطة روحانية بوحدتها كل كمال و جمال، وجف القلم بما هو كائن وتم القضاء الهى بوجود. ومع ذلك لما كان نظام الوجود فانياً فى ذاته ذاتاً وصفة وفعلاً يكون كل يوم هو فى شأن. ۴۱

به حسب مسلک عرفانی، مراتب نزول وجود تا اخیره نزول [که] مرتبه احتجاب شمس وجود است در حجب تعینات؛ و آن حقیقت «لیله القدر» است. و ابتدای یوم قیامت از اولین مرتبه رجوع ملک به ملکوت و خرق حجب تعینات تا اخیره مراتب ظهور و رجوع، که ظهور تام قیامت کبری است. این شش یوم که خلق سماوات و ارض در آن تمام شده و منتهی به عرش الله و عرش الرحمن، که غایه الغایات استوا و استیلا و قهاریت حق است، می شود، در عالم کبیر مراتب ششگانه صعودی است؛ و عرش استوای حق، که ظهور به قهاریت تامه و مالکیت است، مرتبه مشیت و فیض مقدس رحمانی است، که ظهور تام او پس از رفع تعینات و فراغ از خلق سماوات و ارضین است. و تا وجود سماوات و ارض متحقق است، خلق آنها پیش اهل معرفت تمام نشده به مقتضای کل یوم هو فی شأن، و به مقتضای عدم تکرر در تجلی، و در انسان کبیر و عالم اکبر مراتب سته و لطیفه سابعة آن عرش الرحمن است که مرتبه قلب حقیقی باشد. ۴۲

﴿يا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لاتنفذون الا بسطان﴾ (الرحمن، ۳۳/۵۵)

ای انسان بیچاره! چه حسرتی خواهی داشت آن روزی که پرده طبیعت از چشم برداشته شود و معاینه کنی که آنچه در عالم قدم زدی و کوشش کردی در راه بیچارگی و شقاوت و بدبختی خودت بوده، و راه چاره و طریق جبران نیز مسدود شده، و دستت از همه جا کوتاه! نه راه فرار از سلطنت قاهره الهیه: یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا، و نه راه جبران نقایص گذشته و عذرخواهی از معاصی الهیه: الان وقد عصيت قبل (یونس، ۹۱/۱۰) ۴۳



سوره واقعه

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ . اولئك المقربون﴾ (واقعه، ۵۶/۱۰، ۱۱)

و باید دانست که مشکل ترین امور و سخت ترین چیزها دینداری است در لباس اهل علم و زهد و تقوی، و حفظ قلب نمودن است در این طریقه؛ و از این جهت است که اگر کسی در این طبقه به وظایف خود عمل کند و با اخلاص نیت وارد این مرحله شود و گلیم خود را از آب بیرون کشد و پس از اصلاح خود به اصلاح دیگران پردازد و نگهداری از ایتم آل رسول نماید، چنین شخصی از زمره مقربین و سابقین به شمار آید. چنان چه حضرت صادق علیه السلام در خصوص چهار نفر حواریین حضرت باقر علیه السلام چنین تعبیر فرمود. و در وسائل از رجال کشتی، سند به ابی عُبَیْدَةَ الْحَدَّاءِ رساند، قال: سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول: زواره، محمدبن مسلم، ابو بصیر، و برید، من الذین قال الله تعالی: وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ . اولئك المقربون. ۴۴.

﴿انه لقرآن کریم . فی کتاب مکنون . لا یمسه الا المطهرون﴾ (واقعه، ۵۶/۷۷-۷۹)

و چون قلب را از کثافات خالی کرد، مهیای برای ذکر خدا و قرائت کتاب خدا شود و تا قذارات و کثافات عالم طبیعت در آن است، استفادات از ذکر و قرآن شریف میسور نشود؛ چنان چه در کتاب الهی اشاره به آن فرماید در سوره مبارکه واقعه، ۴۵ (آیه ۷۷ الی ۷۹): (انه لقرآن کریم . فی کتاب مکنون . لا یمسه الا المطهرون) پس، کَمَلْ اولیا را جمیع انواع طهارات محقق است؛ چنان چه ظاهر آنها طاهر است از جمیع قذارات صوریه، و حواس آنها طاهر است از اطلاق در آنچه احتیاج به آن نیست، و اعضای آنها طاهر است از تصرف در آنچه بر خلاف رضای حق است، تا آخرین مراتب طهارت. قال تعالی: انما یرید الله لیزهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا. (احزاب، ۳۳/۳۳)

و باید دانست که از برای هر یک از نمازهایی که از برای سالکین الی الله است طهارتی شرط است خاص به آن که بدون آن طهارت، ممکن نیست توصل به آن صلوه؛ چنان چه در آیه شریفه لا یمسه الا المطهرون.

فرمایند مس نمی کند ظاهر آن را مگر اهل طهارت ظاهریه، و باطن آن را مگر اهل طهارت باطنیه، و سر آن را مگر اهل طهارت سریه. پس به نماز اهل باطن نرسد کسی، مگر آنکه از چشمه حیات قلبی دست و روی خود را شست و شو دهد و به فضل آن از سر



تا قدم، و از اول محل ادراک تا منتهای آلت تحریک را مسّ کند، و یکسره، پاک و مطهر، خود را مهبّیای کوی دوست کند. ۴۶

لکن بر متعلّمان علوم آن بزرگواران و مستفیدان از افادات قرآن شریف و احادیث اهل عصمت، لازم است که برای شکر این نعمت و جزای این عطیّت، معامله به مثل نموده صورت را به باطن ارجاع و قشر را به لبّ و دنیا را به آخرت برگردانند که وقوف در حدود، اقتحام در هلاکات، و قناعت به صوّر بازماندن از قافله سالکان است. و این حقیقت و لطیفه الهیّه، که علم به تأویل است، به مجاهدات علمیّه و ریاضیات عقلیه، مشفوع به ریاضیات علمیّه و تطهیر نفوس و تنزیه قلوب و تقدیس ارواح حاصل شود؛ چنانچه حقّ تعالی فرماید: **و ما یعلم تأویله الاّ الله والراسخون فی العلم** (آل عمران، ۷/۳)، و فرماید: **لا یمسه الاّ المطهّرون**، گرچه راسخ در علم و مطهّر به قول مطلق، انبیا و اولیای معصومین هستند ۴۷ و از این جهت، علم تأویل به تمام مراتب آن، مختص به آنها است، لکن علمای امت را نیز از آن به مقدار قدّم آنها در علم و طهارت، حظّ وافر است. ۴۸

ای شفیق عرفانی و رفیق ایمانی، تأسی کن به سر حلقه اهل معرفت و یقین؛ و دست راست خود را به سوی رحمت حقّ دراز کن و از آب نازل از ساق ایمن عرش رحمت تلقی کن، که حقّ تعالی دست خالی فقرای الی الله را ردّ نمی فرماید و کَشکول گدایی ارباب حاجت را تهی بر نمی گرداند. پس، از آن آب رحمت بردار و روی آلوده به توجه به دنیا، بلکه به ما سوی را شست و شو ده، چه که با این قذارّت و آلودگی، به عظمت حقّ نتوان نظر کرد: **فان الدنيا والاخرة ضرّتان**. ۴۹ پس دست های خود را از مرفق رویت حول و قوه تا اصابع مباشرت به رویت انیت و آنایت تغسیل کن: **فلا حول ولا قوه الاّ بالله**. چه که با این کثافت استقلال نفس، مسّ کتاب حقّ نتوان کرد، **قال تعالی: لا یمسه الاّ المطهّرون** و با فضل آن، مسح رأس خود کن و علو و عظمت و تکبر را از سر بنه تا ممسوح به دست حقّ گردی؛ و تفکّر در غیر و غیریت را از سر بیرون کن تا به برکات حقّ مبارک شوی؛ و تطهیر کن پای تردّد در شئون کثرت را تا محرم محفل انس شوی؛ و قدم به فرق خود نه تا لایق بساط عظمت گردی. ۵۰

﴿ونحن اقرب الیه منکم ولكن لا تبصرون﴾ (واقعه، ۸۵/۵۶)

وکان شیخنا العارف الکامل، ادام الله ظلّه علی روّوس مریدیه، یقول: ان المقید بباطنه، هو الاسم المسأثر لنفسه؛ و هو الغیب الذی لا یعلمه الا هو؛ لأنّ باطنه المطلق،



وبتعيينه ظهر لا بحقيقته . فالكل حاضر عند الله بلا توسط شيء .

ومن ذلك يعرف نفوذ علمه وسريان شهوده تعالى في الأشياء؛ فيرى بواطنها كظواهرها وعالم الملك كالملكوت والعالم الأسفل كالأعلى، بلا توسط شيء كما يقول المحجوبون . ولا تفاوت شدة وضعفاً في الظهور والحضور عنده . كما قال امير المؤمنين عليه السلام ، على ما في الوافي : «علمه بالاموات الماضين كعلمه بالاحياء الباقين ؛ وعلمه بما في السماوات العلى كعلمه بما في الارضين السفلى .» ٥١

فليتدبر في قوله تعالى ونحن اقرب اليه منكم ، ونحن اقرب اليه من جبل الوريد (ق، ١٦/٥٠) ، الا انه بكل شيء محيط (فصلت، ٥٤/٤١) . بل لا وجود لشيء على الحقيقة ؛ ولا هوية على الاطلاق لموجود من الموجودات فهو هو المطلق والقيوم التام . ٥٢

فشهود هذا المقام او التحقق به ، لا يتيسر الا بعد التدرج في مراقى التعينات . فقبل الوصول الى هذا المقام ، يرى السالك بعض الأسماء الالهيه ابهى من بعض ، كالعقول المجردة والملائكة المهية ، فيسأل بابهي واجمل واكمل . فاذا وصل الى مقام القرب المطلق ، وشهد الرحمة الواسعه والوجود المطلق والظل المنبسط والوجه الباقي ، الفاني فيه كل الوجودات ، والمستهلك فيه كل العوالم من الاجساد المظلمه والارواح المنوره ، يرى ان نسبة المشيئه الى كلها على السواء . فهي مع كل شيء : اينما تولوا فثم وجه الله (بقره، ٢/١١٥) ، و هو معكم (حديد، ٤/٥٧) ، ونحن اقرب اليه منكم ، ونحن اقرب اليه من جبل الوريد (ق، ١٥/٥٠ ، ١٦) فعند ذلك ينفي الأفضليه ويقول : وكل بهائك بهي . وكل جمالك جميل . ٥٣

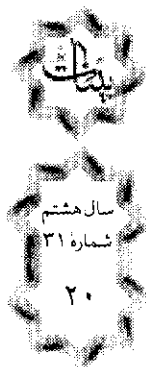
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

﴿ فسبح باسم ربك العظيم ﴾ (واقعه، ٧٤/٥٦)

در حدیث است که چون نازل شد : فسبح باسم ربك العظيم ، رسول خدا فرمود : « این را در رکوع قرار دهید . » و چون نازل شد قول خدای تعالی : سبح ربك الاعلى (اعلى، ٨٧/١) فرمود : این را در سجود خود قرار دهید . ٥٤

و در حدیث شریف کافی است که : « اول اسمی را که خداوند برای خود اتخاذ فرمود « العلی » و « العظيم » بود . ٥٥ و شاید « العلی » اول در اسماء ذاتیه باشد ، و « العظيم » اول در اسماء صفاتیه . ٥٦

و لسان عبد در این مقام ، در تنزیه و تعظیم و تحمید ، لسان حق است ؛ چنانچه در حدیث است که : لما نزل فسبح باسم ربك العظيم قال رسول الله ﷺ اجعلوها في الركوع . ٥٧



و اشاره ای به بعض آنچه در این مقام ذکر شد دارد حدیث صلوه معراج . پس از آنکه آن جناب مأمور به رکوع شد، خطاب شد: فانظر الی عرشى . قال رسول الله: فنظرت الی عظمه ذهبت لها نفسی وغشى علی فالهمت ان قلت: «سبحان ربی العظیم وبحمد» لعظم مارایت . فلما قلت ذذلك تجلی الغشى عنی حتی قلتها سبعا الهم ذلك فرجعت الی نفسی كما كانت ۵۸... الخ ۵۹.

۱. امام خمینی (ره)، کشف الاسرار/ ۱۱۹.
۲. «جان مومن به روح خدا بیشتر پیوسته است تا شعاع آفتاب به آفتاب»، کلیتی، اصول کافی، ۲/ ۱۱۶، ح ۴.
۳. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ۹۱/ ۹۷-۹۹، باب ۳۳، ح ۱۲.
۴. طوسی، مصباح المتجهد و سلاح المتعبد/ ۵۸۷.
۵. حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱/ ۴۵، ح ۱.
۶. امام خمینی (ره)، شرح چهل حدیث یا اربعین حدیث/ ۴۵۳-۴۵۵.
۷. مناقب آل ابی طالب، ۳/ ۲۶۳.
۸. اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه/ ۴۶ و ۹۲.
۹. ینابیع الموده، ۹/ ۱.
۱۰. بحار الانوار، ۱۰۴/ ۹۹.
۱۱. امام خمینی (ره)، شرح دعای سحر/ ۱۷-۱۸.
۱۲. امام خمینی (ره)، صحیفه نور، ۱۷/ ۲۶۵-۲۶۶.
۱۳. صدوق، من لایحضره الفقیه، ۲/ ۳۷۴، ح ۲.
۱۴. بحار الانوار، ۲۵/ ۳۶۳، ح ۲۳.
۱۵. شرح دعای سحر/ ۵۲.
۱۶. امام خمینی (ره)، مصباح الهدایه/ ۴۵.
۱۷. ابن عربی، الفتوحات المکیه، ۱/ ۱۰۲.
۱۸. امام خمینی (ره)، سرالصلوة/ ۳-۴.
۱۹. شرح چهل حدیث/ ۶۲۵.
۲۰. مصباح الهدایه/ ۷۵.
۲۱. سرالصلوة/ ۹۴-۹۵.
۲۲. همان/ ۱۰۰-۱۰۱.
۲۳. امام خمینی (ره)، آداب الصلوة/ ۱۳۸.
۲۴. شرح چهل حدیث/ ۵۴۴-۵۴۵.
۲۵. آداب الصلوة/ ۲۴۴-۲۴۵.
۲۶. همان/ ۳۰۵.
۲۷. مصباح الهدایه/ ۵۶.

۲۸. همان/ ۶۶-۶۷.
۲۹. شرح دعای سحر/ ۱۳۷.
۳۰. همان/ ۹.
۳۱. کشف الاسرار/ ۳۲۶.
۳۲. کشف الاسرار/ ۴۸-۴۹.
۳۳. مصباح الهدایه/ ۶۴.
۳۴. شرح چهل حدیث/ ۳۷۸-۳۷۹.
۳۵. شرح حدیث جنود عقل و جهل/ ۱۰۵.
۳۶. شرح حدیث جنود عقل و جهل/ ۲۴۰-۲۴۱.
۳۷. شرح دعای سحر/ ۴۸-۴۹.
۳۸. شرح حدیث جنود عقل و جهل/ ۳۸۶.
۳۹. ولایت فقیه/ ۱۳۱.
۴۰. شرح دعای سحر/ ۱۴۹.
۴۱. همان/ ۱۲۳-۱۲۴.
۴۲. آداب الصلوة-۳/ ۶.
۴۳. طلب و اراده/ ۱۲۶.
۴۴. شرح چهل حدیث/ ۶۵۸.
۴۵. شرح حدیث جنود عقل و جهل/ ۸۵.
۴۶. سرالصلوة/ ۳۵-۳۶.
۴۷. اصول کافی، ۱/ ۱۶۶.
۴۸. شرح حدیث جنود عقل و جهل/ ۶۱.
۴۹. عوالی الثالی، ۱/ ۲۷۷، ح ۱۰۶.
۵۰. سرالصلوة/ ۴۸-۴۹.
۵۱. نهج البلاغه، خ ۱۶۳.
۵۲. شرح دعای سحر/ ۱۲۱-۱۲۲.
۵۳. همان/ ۱۸-۱۹.
۵۴. طبرسی، مجمع البیان، ۹/ ۲۲۴.
۵۵. اصول کافی، ۱/ ۱۵۳، ح ۲.
۵۶. آداب الصلوة/ ۳۵۹.
۵۷. علل الشرائع، ۲/ ۳۳۳، ح ۶.
۵۸. همان/ ۳۱۲، ح ۱.
۵۹. سرالصلوة/ ۹۵.

